

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

در مباحث پیش گفته حکم شرعی و تقسیمات آن بیان شد. مراحل و مبادی حکم تکلیفی نیز بیان گردید و گفته شد حکم تکلیفی دارای پنج قسم است که هر کدام شرایط خاص خود را دارد. از دیگر مباحثی که در این درس مطرح خواهد شد، تضاد و تماثل بین احکام است. در ادامه، تقسیم دیگری از حکم شرعی (حکم واقعی و حکم ظاهری) ارائه می‌شود و مورد بررسی واقع می‌شود.

## التضاد بين الاحكام التكليفية:

و حين نلاحظ انواع الحكم التكليفى التى مرت بنا، نجد ان بينها تنافياً و تضاداً، يؤدى الى استحالة اجتماع نوعين منها فى فعل واحد. و مرد هذا التنافى، الى التنافر بين مبادئ تلك الاحكام و اما على مستوى الاعتبار فقط فلا يوجد تنافر، اذ لا تنافى بين الاعتبارات اذا جردت عن الملاك و الارادة. و كذلك ايضاً لا يمكن ان يجتمع فى فعل واحد فردان من نوع واحد، فمن المستحيل ان يتصف شىء واحد بوجودين، لان ذلك يعنى اجتماع ارادتين على مراد واحد، و هو من قبيل اجتماع المثليين؛ لان الارادة لا تتكرر على شىء واحد، و انما تقوى و تشتد، و المحذور هنا ايضاً بلحاظ المبادئ لا بلحاظ الاعتبار نفسه.

شمول الحكم الشرعى لجميع وقائع الحياة:

و لما كان الله تعالى عالماً بجميع المصالح و المفسدات التى ترتبط بحياة الانسان فى مختلف مجالاته الحياتية، فمن اللطف اللائق برحمته ان يشرع للانسان التشريع الافضل وفقاً لتلك المصالح و المفسدات فى شتى جوانب الحياة، و قد اكدت ذلك نصوص كثيرة وردت عن ائمة اهل البيت عليهم السلام، و خلاصتها ان الواقعة لا تخلو من حكم.

الحكم الواقعى و الحكم الظاهرى

ينقسم الحكم الشرعى الى واقعى و ظاهرى. فالحكم الواقعى هو: كل حكم لم يفترض فى موضوعه الشكّ فى حكم شرعى مسبق، و الحكم الظاهرى هو: كل حكم افترض فى موضوعه الشكّ فى حكم شرعى مسبق، من قبيل أصالة الحل فى قوله: «كل شىء لك حلال حتى تعلم انه حرام» و سائر الاصول العملية الاخرى و من قبيل امره بتصديق الثقة و العمل على وفق خبره و امره بتصديق سائر الامارات الاخرى. و على هذا الاساس يقال عن الاحكام الظاهرية بانها متأخرة رتبة عن الاحكام الواقعية، لانها قد افترض فى موردها الشك فى الحكم الواقعى. و لولا وجود الاحكام الواقعية فى الشريعة لما كانت هناك احكام ظاهرية.

## تضاد احکام تکلیفی

میان انواع حکم تکلیفی واقعی، تضاد و تنافی وجود دارد. به این معنا که اجتماع دو نوع از احکام واقعی تکلیفی بر یک فعل، محال است. ریشه این تنافی چیست؟ برای رسیدن به دلیل این تنافی حکم شرعی مورد تجزیه باید واقع شود. قبلاً بیان شد که حکم شرعی در ثبوت خود از سه عنصر تشکیل یافته است. تنافی بین احکام تکلیفی به عالم اعتبار باز نمی‌گردد؛ چراکه عالم اعتبار سهل المؤمنه است و فراتر از ذهن نمی‌رود. مثل این که مولا بگوید: «من وجوب آوردن طعام را بر عهده زید جعل کردم» بلافاصله هم بگوید: «من حرمت آوردن طعام را جعل کردم». به همین راحتی که از زبان مولا دو جمله صادر می‌شود، اعتبار شکل می‌گیرد. بر همین اساس گفته می‌شود تضاد و تنافی بین احکام تکلیفی به مرحله اعتبار ربطی ندارد. بلکه این تضاد و تنافی به مبادی حکم یعنی ملاک و اراده برمی‌گردد.

ملاکی که پشتوانه حکم شرعی محسوب می‌شود، ملاک غالب فعل است. باید ببینیم که در نهایت، ملاکی که در یک فعل غالب است چه ملاکی است. آیا مصلحت است یا مفسده؟ و اگر هر کدام از این دو است، شدید است یا خفیف؟ امکان ندارد که یک فعل در عین حال که مصلحت شدید، ملاک غالب آن است، مفسده شدید هم ملاک غالب آن باشد. و یا امکان ندارد که یک فعل با وجود این که ملاک غالب آن مصلحت شدید است، هم زمان ملاک غالب آن مصلحت خفیف هم باشد. پس در مرحله ملاک می‌بینیم که دو نوع از احکام تکلیفی اجتماعشان بر یک فعل ممکن نیست. در مرحله اراده نیز در نفس مولا حب فعل یا بغض آن، شکل می‌گیرد. نمی‌شود هم یک فعل نزد مولا محبوب باشد و هم مبعوض. حب و بغض هم زمان نسبت به صدور یک فعل از مکلف جمع نمی‌شود. حتی نمی‌شود حب و بغض مولا هم شدید و هم خفیف باشد.

اینجاست که می‌بینیم در فعل فقط یکی از انواع ملاکات می‌تواند وجود داشته باشد. در مرحله اراده هم در نفس مولا فقط یکی از انواع اراده‌ها می‌تواند ثبوت یافته باشد؛ از این رو گفته می‌شود که میان احکام تکلیفی تضاد است و این تضاد ریشه در مبادی یعنی ملاک و اراده دارد.

### تطبیق

#### التضاد بین الاحکام التکلیفیه:

و حين نلاحظ انواع الحكم التکلیفی التي<sup>۱</sup> مرت بنا، نجدان بينها تنافياً و تضاداً، يؤدي الى استحالة اجتماع نوعين منها في فعل واحد.

تضاد بین احکام تکلیفی. هنگامی که ملاحظه می‌کنیم انواع حکم تکلیفی که بر ما گذشت، می‌یابیم بین این انواع حکم تکلیفی، تضاد و تنافی وجود دارد، که به استحاله اجتماع دو نوع از این احکام تکلیفی در یک فعل منجر می‌شود. و مرد هذا التنافی، الى التنافر بين مبادئ تلك الاحکام و اما على مستوى الاعتبار فقط فلا يوجد تنافر، اذ لا تنافی بين الاعتبارات اذا جردت عن الملاک و الارادة.

مرجع و بازگشت این تنافی به تنافری است که بین مبادی این احکام وجود دارد. اما در سطح اعتبار فقط به تنهایی تنافری وجود ندارد؛ چرا که میان اعتبارات هیچ تنافی نیست اگر این اعتبارات از ملاک و اراده تهی شوند.

<sup>۱</sup>. «التي» صفت انواع است.

## جمع دو فرد از یک نوع حکم بر یک فعل

همان گونه که دو نوع حکم تکلیفی بر یک فعل جمع نمی‌شود، دو فرد از یک نوع حکم تکلیفی هم بر یک فعل جمع نمی‌شود. یعنی نمی‌شود یک فعل متعلق دو حرمت یا دو وجوب باشد؛ چراکه این منجر به آن می‌شود که دو اراده بر یک مراد جمع شوند یا دو بغض بر یک مبعوض اجتماع پیدا کنند. اساساً مقولاتی از قبیل اراده و بغض تعدد نمی‌یابند و متعدد نمی‌شوند. ممکن نیست دو اراده نسبت به یک شیء در نفس مولا ثبوت یافته باشد و یا دو بغض در نفس مولا نسبت به یک فعل تحقق یافته باشد؛ زیرا این از قبیل اجتماع مثلین است و در علم منطوق گفته شده است که چنین چیزی محال است؛ چراکه منجر به توارد دو علت بر یک معلول می‌شود و در نهایت به اجتماع نقیضین می‌انجامد.

اراده از حقایق مشکک محسوب می‌شود، یعنی قابلیت شدت و ضعف دارد. ممکن است اراده‌ای که مولا نسبت به یک فعل یافته است، شدت پیدا کند. مثلاً سابقاً نسبت به این فعل بغض داشت؛ اما هم اینک بغض وی شدیدتر شده است. باید توجه داشت که اراده متصف به شدت و ضعف می‌شود؛ اما به تعدد اتصاف نمی‌یابد. بر همین اساس ممکن است وجوب یک فعل با شدت یافتن اراده‌ای که پشت این فعل هست مؤکد شود؛ اما ممکن نیست که در نفس مولا دو اراده جمع شود که منجر به اجتماع دو حکم بر یک فعل گردد.

### تطبیق

و كذلك أيضاً لا يمكن ان يجتمع في فعل واحد فردان من نوع واحد، فمن المستحيل ان يتصف شيء واحد بوجوبين، لان ذلك يعني اجتماع ارادتين على مراد واحد، و هو من قبيل اجتماع المثليين،

هم چنین ممکن نیست دو فرد از یک نوع (به مانند دو نوع حکم تکلیفی) در یک فعل واحد جمع شوند. پس محال است که چیزی (فعلی) واحد به دو وجوب متصف شود؛ چون این (یعنی اتصاف یک شیء به دو وجوب) یعنی دو اراده بر یک مراد جمع شده باشند و این از قبیل اجتماع مثلین است؛

لان الارادة لا تتكرر على شيء واحد، و انما تقوى و تشتد، والمحذور هنا ايضاً بلحاظ المبادئ لا بلحاظ الاعتبار نفسه. چراکه اراده قابل تکرار بر یک شیء واحد نیست. اراده تنها شدت گرفته و قوت پیدا می‌کند. محذوری که در اجتماع دو فرد از یک نوع با آن مواجهیم مانند محذور اجتماع دو نوع تکلیف به مبادی و اراده بر می‌گردد.

Sco ۲: ۱۵:۲۶

### وسعت حکم شرعی

حکم شرعی تمام وقایع حیات آدمی را پوشش داده است. واقعه‌ای در حیات بشر نیست، مگر این که حکمی واقعی را از آن خود داشته باشد.

از آنجایی که خداوند متعال به تمام مصالح و مفاسدی که در زندگی روزمره انسان وجود دارد، احاطه تام دارد؛ هم دنیای آدمی را خوب می‌شناسد و هم عقبای او را، و هم جوانب فردی و هم خانوادگی او را خوب می‌شناسد، و هم ابعاد اجتماعی حیات او را می‌داند. بر او لازم است که برترین و کامل‌ترین قوانین را بر اساس این مفاسد و مصالح واقعی موجود در وقایع و افعال برای انسان تشریح کند. زمانی که خداوند متعال محیط به مصالح و مفاسد افعال است و لطفی

شایسته رحمت خود دارد، باید قانونی که جعل می‌کند برترین و کامل‌ترین قانون باشد. از نظر کیفیت بهترین قوانین بوده و از نظر کمیت همه جوانب مرتبط با حیات بشر را پوشش دهد. از این روست که در بسیاری از نصوصی که از ناحیه اهل بیت (ع) رسیده، آمده که واقعه‌ای در حیات بشر خالی از حکم نیست. (ما من واقعه آلا و لها حکمها)

## تطبیق

شمول الحکم الشرعی لجميع وقائع الحیاة:

و لما كان الله تعالى عالماً بجميع المصالح و المفسدات التي ترتبط بحياة الانسان في مختلف مجالاته الحياتية، فمن اللطف اللائق برحمته ان يشرع للانسان التشريع الافضل وفقاً لتلك المصالح و المفسدات في شتى جوانب الحیاة،

شامل شدن حکم شرعی نسبت به همه وقایع زندگی بشر

وقتی که خداوند متعال عالم به همه مصالح و مفسدات است. مصالح و مفسداتی که مرتبط به حیات آدمی است در تمام ابعاد حیاتی انسان، پس از لطفی که شایسته رحمت اوست، این که برای انسان برترین قانون را مطابق با آن مصالح و مفسدات که در جوانب مختلف حیات آدمی است تشریح کند.

و قد اكدت ذلك نصوص كثيرة وردت عن ائمة اهل البيت عليهم السلام، و خلاصتها: ان الواقعة لا تخلو من حکم.

(این که بهترین تشریح در جوانب مختلف حیات از سوی پروردگار متعال وجود دارد) در روایات بسیاری که از سوی ائمه اهل بیت (ع) وارد شده است، تأکید شده است و خلاصه این نصوص این است که: واقعه‌ای از وقایع خالی از حکم واقعی نیست.

Sco ۳: ۲۱:۲۴

## حکم ظاهری و حکم واقعی

حکم شرعی چه وضعی و چه تکلیفی در یک تقسیم‌بندی دیگر، به حکم ظاهری و واقعی تقسیم می‌شود. تفاوت حکم واقعی و ظاهری در موضوع آن‌ها است. اگر در موضوع حکم شرعی، شک در حکم شرعی پیشین اخذ نشده باشد این حکم، حکم واقعی است. و اگر شک در حکم شرعی پیشین اخذ شده باشد، این حکم، حکم ظاهری است. گاهی شارع مقدس حکمی را بدون این که شک مکلف در حکم شرعی دیگر را شرط کند، بر دوش مکلف می‌نهد. به این گونه از احکام که موضوعشان، شک در حکم شرعی دیگری نیست، «حکم واقعی» گفته می‌شود. مانند وجوب نماز صبح که در این وجوب، شک مکلف در حکم پیشین دخلی ندارد. اما گاهی مولا به مکلف خطاب می‌کند که اگر در حکمی که من نسبت به فعلی داده‌ام، شک کردی، در چنین حالتی انجام یا ترک این فعل برای تو مباح است. در این صورت مولا حکم به اباحه نموده است؛ اما شرط اباحه آن است که مکلف در حکمی که سابقاً مولا برای این فعل بیان کرده است، شک داشته باشد. اینجاست که می‌گوییم این اباحه در موضوع خود، شک در حکمی که سابقاً مولا بیان داشته است را دارد. به این قبیل از احکام، «احکام ظاهری» گفته می‌شود.

## تطبیق

الحکم الواقعی و الحکم الظاهری؛ ینقسم الحکم الشرعی الی واقعی و ظاهری.

حکم واقعی و حکم ظاهری؛ حکم شرعی به دو قسم واقعی و ظاهری تقسیم می‌گردد.

فالحکم الواقعی هو: کل حکم لم یفترض فی موضوعه الشکّ فی حکم شرعی مسبق<sup>۱</sup>، و الحکم الظاهری هو: کل حکم افتراض فی موضوعه الشکّ فی حکم شرعی مسبق،

حکم واقعی حکمی است که در موضوع آن، شک در حکم شرعی پیشین، فرض نشده باشد. و حکم ظاهری حکمی است که در موضوعش شک در حکم شرعی پیشین، فرض شده است.

SCO ۴: ۲۶:۱۸

### علت تعبیر به «حکم شرعی مسبق»

ممکن است شما تعریفی که سابقاً از حکم ظاهری و واقعی شنیده اید، اینگونه باشد، موضوع حکم ظاهری، شک در حکم واقعی است. یعنی حکم ظاهری وقتی برای مکلف ثابت است که در حکم واقعی آن شک کند، در حالی که در موضوع حکم واقعی چنین شکی نهفته نیست. شاید این سؤال در ذهن شما به وجود آمده باشد که چرا مصنف حکم واقعی را این گونه تعریف کرد: «کل حکم لم یفترض فی موضوعه الشکّ فی حکم شرعی مسبق»؟ یعنی به جای این که بگوید: «فی حکم شرعی واقعی» گفت: «فی حکم شرعی مسبق» و موضوع حکم ظاهری را شک در حکم شرعی مسبق دانست. حقیقت امر این است که اگر مصنف از کلمه «واقعی» در تعریف حکم واقعی و ظاهری استفاده می‌کرد، مستلزم دور بود. برای اینکه از دور پرهیز کند به جای استفاده از کلمه «واقعی»، از کلمه «مسبق» بهره گرفته است. گرچه شنونده به جهت آشنایی اجمالی با حکم واقعی می‌تواند حکم ظاهری را در ذهن خود به عنوان حکمی که در موضوعش شک در موضوع واقعی اخذ شده است تصور کند.

### مثالی برای حکم ظاهری

تمام اصول عملیه، جزء احکام ظاهری هستند. مثل اصالة الحل، اصالة البرائة و الخ. حجیت امارات مثل وجوب عمل به خبر ثقه‌ای که اماره محسوب می‌شود. مکلف وقتی می‌تواند سراغ اصل عملی برود و نیز وقتی عمل به خبر ثقه بر مکلف واجب است که علم به حکم واقعی نداشته باشد، در غیر این صورت نه اصل عملی نسبت به او موضوع پیدا می‌کند، و نه عمل به خبر ثقه بر او واجب است.

### رتبه حکم ظاهری و واقعی

احکام ظاهری از نظر رتبه متأخر از احکام واقعی هستند؛ چراکه در احکام ظاهری شک در حکم واقعی نهفته است. موضوع حکم ظاهری، شک در حکم واقعی است. پس اساساً باید یک حکم واقعی باشد، تا شک در آن مصداق یابد. به تعبیر دقیق‌تر، می‌توان گفت که احکام ظاهری به دو رتبه متأخر از احکام واقعی هستند.

علت این که احکام ظاهری از حیث رتبه از شک در حکم واقعی متأخرند این است که همواره حکم، متأخر از موضوعش می‌باشد. موضوع، سبب حکم است و مسبب رتبتاً متأخر از سبب خود است. شک در حکم واقعی هم رتبتاً متأخر از خود حکم واقعی است. تا حکم واقعی ثابت نباشد، شک در آن معنا نمی‌یابد. اینجاست که می‌شود گفت احکام ظاهری به دو رتبه متأخر از احکام واقعی‌اند.

<sup>۱</sup>. «مسبق» صفت حکم است.

احکام ظاهری برای حفظ ملاکات واقعی در مواقع شک در حکم واقعی تشریح یافته‌اند. به همین جهت شارع مقدس اگر حکم واقعی نداشت و احکام واقعی را تشریح نمی‌فرمود نیازی به جعل احکام ظاهری هم نبود. وجود احکام ظاهری، منوط به وجود احکام واقعی است. چون حکم واقعی را تشریح نموده است، برای مواقع شک مکلف در حکم واقعی، احکام ظاهری را هم تشریح فرموده است.

### تطبيق

من قبيل أصالة الحل في قوله: «كل شيء لك حلال حتى تعلم انه حرام» و سائر الاصول العملية الاخرى و من قبيل امره بتصديق الثقة و العمل على وفق خبره و امره بتصديق سائر الامارات الاخرى.

(احکام ظاهری) از قبیل اصالة الحل که در روایت می‌فرماید: «هر چیزی برای تو حلال است تا آن که بدانی آن چیز حرام است». و سایر اصول عملی، و از قبیل امر مولا به تصدیق و عمل بر طبق خبر ثقه، و امر مولا به تصدیق سایر امارات دیگر. و علی هذا الاساس يقال عن الاحكام الظاهرية بانها متأخرة رتبة عن الاحكام الواقعية، لانها قد افترض في موردها الشك في الحكم الواقعي. و لولا وجود الاحكام الواقعية في الشريعة لما كانت هناك احكام ظاهرية.

و بر همین اساس درباره احکام ظاهری گفته می‌شود به این که احکام ظاهری از احکام واقعی به دو رتبه متأخر است؛ چراکه در مورد این احکام ظاهری، شک در حکم واقعی فرض شده است و اگر احکام واقعی در شریعت وجود نداشت، دیگر جایی برای احکام ظاهری هم نبود.

Sco ۵: ۳۴:۴۶



۱. میان انواع حکم تکلیفی، تضاد و تنافی وجود دارد. یعنی دو نوع حکم از احکام واقعی تکلیفی بر یک فعل جمع نمی-شوند.
۲. ملاکی که پشتوانه حکم شرعی محسوب می‌شود، ملاک غالب فعل است.
۳. اراده از حقایق مشکک بوده و قابلیت شدت و ضعف دارد.
۴. دو فرد از یک نوع حکم تکلیفی بر یک فعل جمع نمی‌شود. پس مثلاً دو حرمت یا دو وجوب بر یک فعل جمع نمی-شوند.
۵. واقعه‌ای در حیات بشر نیست، مگر اینکه دارای یک حکم واقعی است.
۶. حکم شرعی به دو نوع تقسیم می‌شود:  
الف) حکم واقعی  
ب) حکم ظاهری
- اگر در موضوع حکم شرعی شک در حکم شرعی پیشین اخذ نشده باشد، حکم، حکم واقعی است. و اگر شک در حکم شرعی پیشین اخذ شده باشد، این حکم، حکم ظاهری است.
۷. تمام اصول عملیه جزء احکام ظاهریه هستند.
۸. احکام ظاهری دو رتبه متأخر از احکام واقعی هستند.